

شپو بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سخنی در باب ولایت فقیه
رتال جان **یک تجربه عملی**

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ
 امام علی (ع) در مقابل خوارج که شعار «لا حکم الا لله» سر می دادند و بر نفی وجود حکومت و امارت اصرار می ورزیدند و هم چنین مدعی حکومت مستقیم خدا بر خویش بودند، می فرمود:
 «انه لا ید للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن... به ناچار مردم نیازمند وجود حاکم هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بدکردار، تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند... نهج البلاغه، خطبه ۴۰»

تیین این مسأله را با جواب به سه سؤال زیر طرح می کنیم:

- ۱- از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟
- ۲- چرا جامعه نیازمند زعامت و ولایت سیاسی است؟
- ۳- چرا در جامعه اسلامی، این زعامت سیاسی برای فقیه جامع الشرایط قرار داده شده است؟

با توجه به این که اولاً «ولایت فقیه»، به معنای اعمال اموری که جنبه حکومتی دارد، در همان سال های آغاز «غیبت کبری» در گفتار فقها و علما مطرح بوده است و ثانیاً در حال حاضر، دشمنان اسلام فهمیده اند که ظلم ستیزی نظام اسلامی، از این اصل مهم و مترقی سرچشمه گرفته و برای منحرف ساختن چنین نظامی، باید به قلب نیرو دهنده و ستون استوار آن هجوم برند، به همین جهت در هر زمان مناسب، شبیهاتی در زمینه این اصل بی بدیل مطرح می کنند و در پی ضربه زدن به آن هستند و امروز هم می بینیم که چهره کریه خود را در داخل و خارج علناً نمایان کرده اند. پس این موضوع یکی از مهم ترین مسائل جامعه اسلامی بوده و هست که بحث و گفت و گو درباره آن، بر هر فرد مسلمان و انقلابی ضروری و لازم است تا این اصل اساسی و مهم را خوب بشناسد و سپس بر مدار آن حرکت کند.

حضرت امام خمینی (قدس سره) در حوزه علمیه نجف اشرف، بحث ولایت فقیه را در تاریخ ۱۳۴۸/۱۱/۱ تا ۱۳۴۸/۱۱/۲۰ در جلسات درس خارج فقه خود مطرح کردند، و چنین می فرمودند: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است، حکم مرحوم میرزای شیرازی (آیه الله العظمی میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ، وفات یافته ۱۳۱۲ ه.ق، مرجع تقلید بعد از استاد اعظم شیخ انصاری) در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر نیز واجب الاتباع بود، و همه علمای بزرگ ایران جز چند نفر از این حکم متابعت کردند. حکم قضای نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود، قضاوت کرده باشد، بلکه روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی، این حکم حکومتی را صادر فرمودند، و تا عنوان (ادامه استعمار انگلستان در رابطه با دخانیات) وجود داشت، این حکم نیز بود، و با رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد. و هم چنین مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی (وفات یافته ۱۳۳۸ ه.ق معروف به میرزای کوچک از مراجع بعد از میرزای شیرازی) که حکم جهاد دادند، البته اسم آن دفاع بود و همه علما تبعیت کردند، برای

این است که حکم حکومتی بود. به طوری که نقل کرده اند مرحوم کاشف الغطاء (معروف به آیه الله شیخ جعفر کاشف الغطاء وفات یافته ۱۲۲۸ ه.ق صاحب کتاب کشف الغطاء در فقه استدلالی) نیز بسیاری از این مطالب را فرموده اند، و از متأخرین مرحوم نراقی (ملاحمد، وفات یافته سال ۱۲۴۵ ه.ق) همه شؤون رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای فقهاء ثابت می دانند، و مرحوم آقای نائینی (آیه الله حاج میرزا حسین نائینی وفات یافته سال ۱۳۵۵ ه.ق) نیز می فرمایند که این مطلب از حدیث مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود.»

جامعه انسانی از آن جهت که مشتمل بر افراد با منافع، علاقه ها و سلیقه های متعارض و مختلف است، به طور ضروری نیاز به حکومت دارد. اجتماع انسانی هر چند در حد بسیار مختصر، نظیر یک قبیله یا یک روستا، نیازمند نظام و ریاست است. اصطکاک منافع، چالش میان افراد و اخلاص در نظم و امنیت، مقولاتی است که وجود نهادی مقتدر و معتبر را جهت رسیدگی به این امور و برقراری نظم و امنیت ایجاب می کند. بنابراین، جامعه بدون حکومت یا دولتی که دارای اقتدار سیاسی لازم و قدرت برنامه ریزی، تصمیم گیری، اجرا و امر و نهی است، ناقص خواهد بود و دوام و بقای خویش را از دست خواهد داد.

سر نیاز به ولایت سیاسی در نقص و ضعف فرد انسانی نهفته نیست؛ بلکه در ضعف و نقص مجتمع انسانی است. بنابراین، اگر جامعه ای از افرادی شایسته و حق شناس نیز فراهم آمده باشد، باز هم نیازمند حکومت و ولایت سیاسی است؛ زیرا اموری وجود دارد که مربوط به جمع می شود و نیاز به تصمیم گیری کلی و در سطح عمومی دارد و فرد از آن جهت که فرد است، نمی تواند در این موارد تصمیم گیرنده باشد.

اختلاف نظام های سیاسی در اموری نظیر: شیوه توزیع قدرت، شرایط صاحبان قدرت، چگونگی احراز قدرت سیاسی، نقش و جایگاه مردم در واگذاری قدرت سیاسی و... است؛ و گرنه در اصل این که جامعه بشری نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است، اتفاق نظر وجود دارد و تنها مخالف آن، انارشئیست ها هستند که نه عدد معتنا بیهی اند و نه دلیل موجهی دارند.

اما این که در اندیشه سیاسی شیعه، زعامت سیاسی در عصر غیبت به فقیه جامع الشرایط واگذار شده، بدان جهت است که رسالت و وظیفه حکومت، تطبیق امور مسلمانان با تعالیم شریعت است. هدف حکومت دینی، تنها برقراری امنیت و رفاه به هر شکل و سامان نیست؛ بلکه باید امور جامعه و روابط و مناسبات آن با احکام، اصول و ارزش های دینی مطابق باشد و این مهم نیازمند آن است که مدیر جامعه اسلامی در عین برخورداری از توانایی های لازم در عرصه مدیریت، آشناترین مردم به حکم خداوند در این موارد بوده و از فقاقت لازم در امور اجتماعی و سیاسی برخوردار باشد. امام علی (ع) می فرماید: «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه... ای مردم! سزاوارترین مردم به امارت و خلافت کسی است که بدان توانا تر و در آن به فرمان خدا دانا تر باشد... خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه.» پس جامعه اسلامی، نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است؛ هم چنان

دشمنان اسلام فهمیده اند که ظلم ستیزی نظام اسلامی، از این اصل مهم و مترقی سرچشمه گرفته و برای منحرف ساختن چنین نظامی، باید به قلب نیرو دهنده و ستون استوار آن هجوم برند

که هر جامعه دیگری برای برطرف کردن بعضی از کمبودها و نواقص اجتماعی خویش و تأمین نظم و امنیت، محتاج آن است. این زعامت سیاسی به فقیه عادل توانا داده شده است؛ زیرا مدیریت جامعه اسلامی، افزون بر توانایی‌های مدیریتی، به اسلام‌شناسی و فقه‌شناسی نیز نیازمند است.

۳- ولایت، امر بسیار مهمی است؛ و حقیقت دین و دنیای انسان به آن بستگی دارد، زیرا از شوون ولایت، آمریت و حکومت بر مسلمانان، و بلکه بر همه افراد بشر است. و این یگانه راهی است که تمام سعادت‌ها و شقاوت‌ها، خیر و شر، و نفع و ضرر، و بهشت و دوزخ، و بالأخره نجات مردم به آن راه بسته است.

هر ملتی به هر کمالی رسیده است، در اثر ولایت ولی آن قوم بوده، و هر ملتی هم که رو به بدبختی و ضلالت رفته، در اثر ولایت ولی آن قوم بوده است، که آن‌ها را به سوی آراء و أهواء شخصیه کشیده و از منہاج و صراط مستقیم منع کرده است. در اخبار از موضوع ولایت، بحث بسیار زیادی شده است؛ بلکه اصولاً باید گفت: ولایت، تشکیل‌دهنده مکتب تشیع است و اصل مکتب تشیع بر همین اساس پایه‌گذاری شده، و آیات قرآن و اخبار در این مسأله بسیار زیاد است.

ولایت با فتحه به معنی محبت و با کسره به معنی تولیت و سلطان است؛ و ولی کسی را گویند که زمام امر دیگری را به دست خود گیرد و عهده‌دار آن گردد. و ولی، به کسی گویند که نصرت و کمک از ناحیه اوست و نیز به کسی گفته می‌شود که تدبیر امور کند، و تمشیت به دست و به نظر او انجام گیرد.

ولایت به معنی تصرف در امور و پاسداری و نگهداری و سرپرستی و تکمیل و ترمیم نقاط ضعفی است که به واسطه ولایت والی در افراد مؤلی علیهم جبران می‌شود؛ خواه آن فرد، زن باشد خواه مرد، صغیر باشد یا کبیر، حاضر باشد یا غائب، یا ولایت در اجتماع، که به واسطه ولایت والی، آن نقاطی که از جهت ربط و ارتباط بین آن مجتمع، مردم نیاز به ترمیم و تمیم و تکمیل آن دارند، بر اثر سرپرستی و ولایت والی به کمال و تمامیت خود می‌رسند و امارت و حکومت بر این‌ها از شعب ولایت است.

ولایت امر بسیار عظیمی است و بسیار دارای اهمیت و جلالت و عظمت است؛ زیرا ولایت، حکومت بر نفوس و اموال و اعراض و نوامیس و سایر شوون مردم است، و والی با اراده خود در شوون مردم تصرف می‌کند و در حقیقت، ولایت، قیادتی است بر عامه به‌سوی مصالح اجتماع، که نتیجه آن تمتع از جمیع مواهب الهیه و فعلیت استعداداتی است که در نفوس مردم مختفی و مکتون است و در طبایع آنان ذخیره می‌باشد و به‌واسطه ولایت والی، تمام استعدادها و قابلیت‌ها به مرحله ظهور و بروز می‌رسد، و مردم از نهایت درجه فعلیت و کمال خود بهره‌مند می‌شوند؛ یعنی به سبب قیادت و زعامت و جلوداری شخص والی است که مجتمع در صراط مستقیم به حرکت در می‌آید.

بنابراین، اگر این منصب ولایت و حکومتی که از لوازم همان ولایت است، به اهلش سپرده شود و در محل خود واقع گردد، مردم در دنیا و آخرت منتقم خواهند بود و به‌سوی کمال حقیقی خود حرکت می‌کنند. در دنیا به بهترین عیش و زندگی، روزگار خود

را می‌گذرانند و به بهترین وجه از مواهب الهیه، کمال استفاده را می‌برند و بدون نگرانی و اضطراب، عمر خود را به پایان می‌رسانند.

برای اختصار مطلب، از توضیح کامل واژه‌ها و بحث‌های مهم، فقیه کیست؟، ولایت چیست؟، تفاوت «ولایت» با «وکالت»، اختیارات یا مسؤولیت‌های مطلقه فقیه، ویژگی‌های فقیه جامع‌الشرایط و نقش مردم در انتخاب ولی فقیه، صرف نظر می‌کنیم و به‌طور نمونه و به‌عنوان مثال نظریه ولایت فقیه حضرت امام خمینی^(ع) که مبنای نظام حکومت اسلامی است، را متذکر می‌شویم؛ ایشان وظایف، شرایط و اختیاراتی را برای ولی فقیه اثبات کرده که بیش‌ترین قرابت و شباهت را با نظام امامت دارد.

با تکمیل و تمیم این نظریه، مخصوصاً در ده سال آخر حیات پُربرکت حضرت امام^(ع) بعد از پیروزی و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نهادینه شد.

درواقع قانون اساسی، ترجمان حقوقی و ساختاری همان نظریه است که براساس ولایت امر و امامت مستمر، زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایط را آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.

بنابراین می‌توان گفت که مبنای فکری و نظری نظام جمهوری اسلامی ایران، نظریه (ولایت مطلقه فقیه) حضرت امام خمینی^(ع)، و ساختار حقوقی و اجرایی آن، قانون اساسی است و درواقع قانون اساسی، استنتاجی از آن نظریه و براساس آن نظریه است. یعنی وقتی در حوزه فلسفه و نظریه سیاسی بحث می‌شود، منظور نظریه ولایت مطلقه فقیه بوده که جایگاه و اختیارات بسیار والایی را برای ولی فقیه قایل شده است و هنگامی که در حوزه حقوق اساسی بحث می‌کنیم، ولایت فقیه در قالب قانون اساسی مطرح می‌شود نه به تعبیر این امر، به محدود و محصور شدن ولایت فقیه در چهارچوب یک قانون اساسی.

لذا دیده می‌شود که نظریه ولایت مطلقه فقیه و محدوده آن در قانون اساسی هم، مطلق و گسترده بوده و خود قانون اساسی زمینه آن را «که براساس قوانین و موازین شرعی و اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط از کتاب و سنت به‌دست می‌آید و ولی فقیه، نماد عینی این اجتهاد مستمر می‌باشد»، فراهم کرده است و این موضوع یک تجربه عملی خیلی خوب برای حاکمیت‌های اسلامی و مومن محسوب می‌شود. ■

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج‌البلاغه
- ۳- تفسیر «المیزان» ج ۱۰
- ۴- رساله «الولایه» طبع موسسه آل‌البیت
- ۵- «مجموعه ورام» طبع آخوندی، دانشگاه طهران
- ۶- رساله «سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم»
- ۷- تحقیق در معنی لغوی ولایت در دوره علوم و معارف اسلام، قسمت «امام‌شناسی» ج ۵

هدف حکومت دینی، تنها برقراری امنیت و رفاه به هر شکل و سامان نیست؛ بلکه باید امور جامعه و روابط و مناسبات آن با احکام، اصول و ارزش‌های دینی مطابق باشد

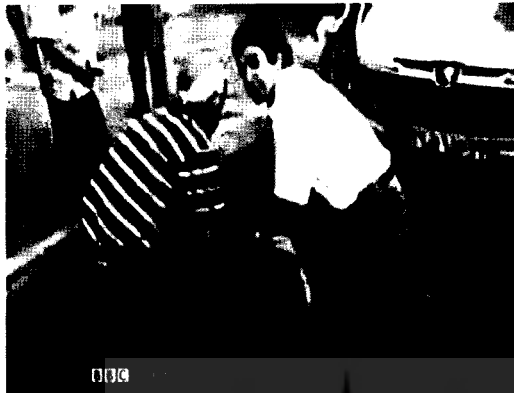
تحلیلی بر نحوه بازتاب ناآرامی‌های اخیر در
صدا و سیماي جمهوری اسلامی

فناوری از پیاتک رسانه‌ای

مهدي مصطفائي



روش کار علمی انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



ما در وسط معرکه یک جنگ تمام‌عیار رسانه‌ای هستیم... آیا باید برای اثبات این واقعیت، اقامه دلیل کرد؟! به نظر می‌رسد در مجموعه رسانه‌های کشور، چه تلویزیون و چه مطبوعات، کم نیستند کسانی که هنوز این واقعیت را باور نکرده‌اند. اما به هر حال این مقاله صرفاً اثبات وجود این جنگ نخواهد شد، چرا که دشمنی رسانه‌های غرب با ما کاملاً واضح است و اهالی رسانه فقط باید چشم‌های‌شان را باز کنند.

انقلاب اسلامی، تنها پدیده‌ای است که در گلوی غرب گیر کرده و هاضمه این تمدن تمامیت‌خواه از پس هضم آن برنیامده است. پس تنها راه از منظر آنان، نیست و نابود کردن انقلاب است و غرب-که تنها در هژمونی سیاسی و اقتصادی آمریکا خلاصه نمی‌شود- برای این راه از همه ابزارها و امکانات خود استفاده می‌کند. غرب، مثل مبارز کینه‌توزی که بعد از نوش جان کردن چند ضربه کاری، آن چنان برآشفته که هر آن چه دم دستش بیاید را به سمت حریف پرتاب می‌کند، در این سی و یک سال از همه توش و توان خود برای مضروب کردن انقلاب استفاده کرده است. از ایجاد اختلاف و منازعه داخلی گرفته تا جنگ تحمیلی و انواع و اقسام توطئه‌ها در هر حوزه‌ای که به تصور می‌آید، و از همان زمان تاکنون، این جنگ رسانه‌ای، چاشنی همه آن کینه‌توزی‌ها بوده است.

پرستیژ بی‌طرفانه و معقول‌نمای شبکه BBC فارسی، وقتی برای مردم ایران برنامه تولید می‌کند و مثلاً درباره خانواده یک شهید، مستند می‌سازد، آن قدر مضحک است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند عقبه گرگ‌صفت و سابقه کینه‌توزی جماعت انگلوساکسون با ما را لاپوشانی کند، مخصوصاً نمی‌تواند اهداف خصمانه‌ای که به راه‌اندازی این قبیل شبکه‌ها منتهی می‌شود را مخفی بدارد.

غرب، چه بپذیریم و چه نپذیریم، بالذات و نه بالعرض، دشمن فرهنگی ماست و دانستن این نکته در روش‌های تهاجم رسانه‌ای دشمن، بسیار مهم است که هدف دستگاه رسانه در غرب بر خلاف مدعا، افشای حقیقت نیست، در هیچ زمانی هم نبوده است. آن‌ها هدف‌های مختلفی را برای خود انتخاب می‌کنند که غالباً در مجموعه‌ای از منفعت‌طلبی‌های اقتصادی و سیاسی خلاصه می‌شود. و در راستای این اهداف، تکه‌های واقعیت را دست‌مایه و ابزار قرار می‌دهند تا افق‌های استراتژیک خود را تأمین کنند. واقعیت و حقیقت، همواره مطلوب و مقصود انسان بوده است و رسانه‌های غربی با علم به این موضوع، از واقعیات تکه‌تکه سوء استفاده می‌کنند و مخاطب هم که غالباً به بریدگی وقایع منعکس در رسانه‌ها خودآگاهی ندارد، فریب می‌خورد.

مثلاً همین شبکه BBC با نمایش چند عکس از یک جسد افتاده در خیابان، یا مرگ صحنه‌سازی‌شده ندا آقاسلطان، چنین القا می‌کند که در ایران، نیروهای دولتی، دست به کشتار مردم زده‌اند. تصویر دست‌های مردی که آن‌ها را به خون زده و بالا گرفته را در یک سایت می‌بینید که برای ما تداعی‌کننده روزهای انقلاب است و این چنین اگر در این کشور نباشیم، باورمان می‌آید که ایران در شرف یک انقلاب است. اما مخاطب از واقعیات قیل و بعد هر کدام از این تصاویر و حقایق پیش و پس پرده، هیچ‌گونه اطلاعی پیدا نمی‌کند...

دشمن ما در این جنگ، بی‌نهایت باتجربه و هوش‌مند است و

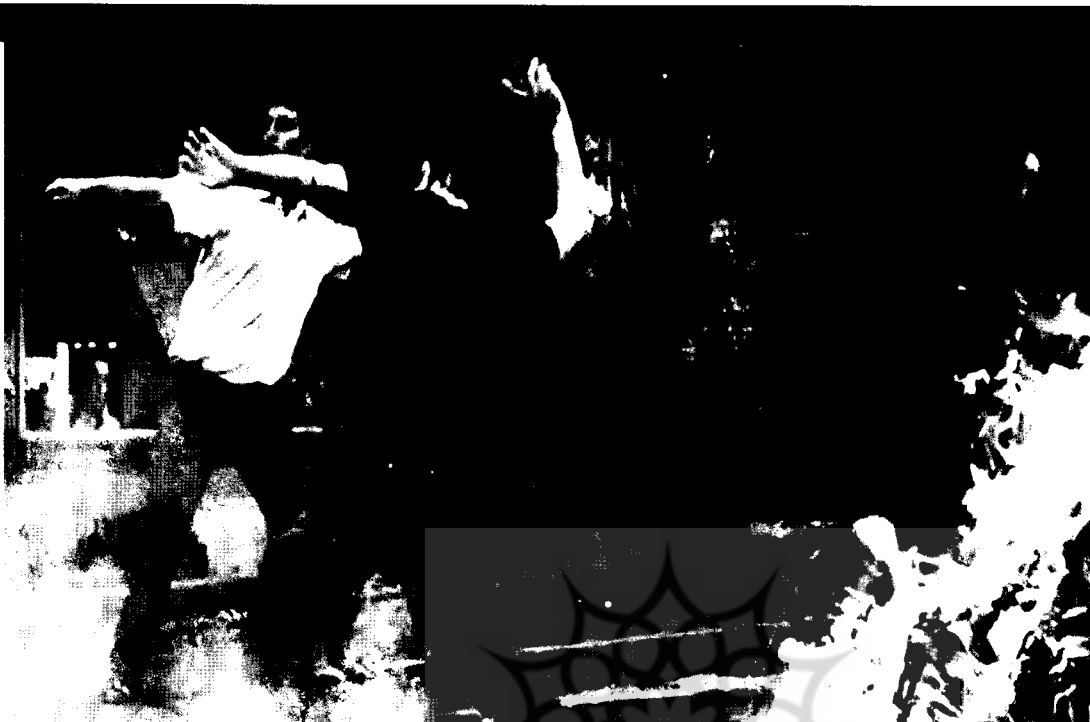
همین شبکه BBC با نمایش چند عکس از یک جسد افتاده در خیابان، یا مرگ صحنه‌سازی‌شده ندا آقاسلطان، چنین القا می‌کند که در ایران، نیروهای دولتی، دست به کشتار مردم زده‌اند.

داهیانه، راست و دروغ را به هم می‌دوزد تا نزد مردم جهان، چهره‌ای زشت و غیر انسانی از ایران بسازد. این‌ها بحث‌های تازه‌ای نیست، اما گفتم تا به این سؤال برسیم که در این معرکه سخت، یک رسانه عریض و طویل مثل صداوسیما جمهوری اسلامی، برای قد علم کردن در برابر تمامی اردوگاه رسانه‌های غرب چه تدبیری باید داشته باشد؟ آیا با شیوه «بهره‌کشی از واقعیت» می‌تواند به مقابله با حریفان خود برخیزد؟ این رسانه انقلابی بر چه اساسی نسبت خود را با تکه‌های واقعیت و واقعیت کل، تعریف می‌کند؟

۱- در جریان آشوب‌ها و اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات خرداد سال ۱۳۸۸، مجموعه خبررسان صداوسیما جمهوری اسلامی تا زمانی که مجبور نشد، اتفاقاتی که در خیابان‌های تهران رخ می‌داد را منعکس نکرد، زمان مجبور شدن، مقطعی بود که عموم مردم از اصل واقعیه مطلع شده بودند و ادامه سکوت تلویزیون، اعتبار آن را زیر سؤال می‌برد و هویت خبررسان و آگاهی‌دهنده آن را خدشه‌دار می‌کرد. تلویزیون، تنها در چنین مواردی وارد صحنه شد؛ یا در لحظاتی که شبهه مهمی به نظام وارد می‌آمد و چه‌بسا به صداوسیما تکلیف می‌شد که در مورد آن شبهه پاسخ‌گویی کند (مثل قتل ندا آقاسلطان). به عبارتی می‌توان گفت تلویزیون در خبررسانی از مردم عقب‌تر بود و این یعنی باخت مطلق در میدان تنازع با رقبا.



هدف دستگاه رسانه در غرب بر خلاف مدعا، افشای حقیقت نیست؛ در هیچ زمانی هم نبوده است. آن‌ها هدف‌های مختلفی را برای خود انتخاب می‌کنند که غالباً در مجموعه‌ای از منفعت‌طلبی‌های اقتصادی و سیاسی خلاصه می‌شود



عمل کرد صداوسیما در این ماجرا، خاطرة آزاردهنده تهی دستی او در ماجراهای دیگری که در تاریخ انقلاب و اطراف آن رخ داده است را زنده می‌کند. جنگ تحمیلی، جنگ بوسنی، انتفاضه فلسطین، جنگ سی‌وسه روزه لبنان و فهرست بلندی از حرکت‌های انقلابی در دنیا که هر کدام، مستقیم یا غیر مستقیم، متأثر از انقلاب ما بوده‌اند، نمونه‌هایی هستند که بررسی عمل کرد تلویزیون در پوشش خبری آن‌ها، نتایج تأسف‌آوری را نشان می‌دهد. نه این که بگوییم هیچ خبر و گزارشی از این وقایع در تلویزیون دیده نشده است؛ نه، بلکه گزارش‌های فراوانی هم دیده شده، اما کم‌ترین تعداد این گزارش‌ها متعلق به گزارش‌گران واحد مرکزی خبر است که غالباً یا از گروه‌های برنامه‌ساز خارج از تلویزیون و یا رسانه‌های کشورهای دیگر برداشت می‌شد. مدتی پیش که درگیری‌های ارتش پاکستان با القاعده شدت گرفت، گزارش‌گران زحمت‌کش ما تنها از سیل آوارگانی که در یک منطقه خارج از درگیری اردو زده بودند، گزارش گرفتند و بخش‌های خبری مختلف، اخبار جنگ را همراه با تصاویر آواره‌گان! و نه صحنه‌های درگیری، پخش کردند. در ماجرای اغتشاشات اخیر هم تنها تصویر به‌یادمانده از تلویزیون در اذهان عمومی - که البته در بعضی از بخش‌های خبری پخش شد و در بعضی دیگر نه - تصویر یک بسیجی بود که عده‌ای به جانش افتاده بودند و زنی برای حمایت از او، خودش را در مقابل ضربات حمله‌کنندگان سپر کرده بود و... این تصویر چند ثانیه‌ای، بازتاب همه اتفاقاتی است که حدود ده روز و ده شب، در مناطق مختلفی از شهر تهران، یعنی شهرک غرب، سعادت‌آباد، پل گیشا، اتوبان نواب، میدان آزادی، خیابان انقلاب، خیابان جمهوری، پل مدیریت، خیابان شریعتی، خیابان بهشتی، خیابان مطهری، تجریش و... و البته در تعدادی از شهرهای دیگر کشورمان مثل اهواز و شیراز به‌وقوع پیوسته‌اند!!

واقعا «خبر» برای واحد خبر صداوسیما چه حکمی دارد؟ در رسانه‌های غربی، «خبر» در حکم یک کالا است. خبرنگاران و گزارش‌گران این

رسانه‌ها به معنای واقعی، خود را به آب و آتش می‌زنند تا اخبار را از گوشه و کنار جهان جمع کنند و در یک رقابت فشرده تلاش دارند تا اولین و کامل‌ترین رپرتاژ اخبار را برای مردم داشته باشند. در عین حال، هدف آن‌ها اطلاع و آگاهی مردم از حقایق نیست و همان‌طور که پیش‌تر مذکور افتاد، مجموعه‌ای از منافع اقتصادی و سیاسی، پشت فعالیت این رسانه‌ها حاکمیت دارد. واضح‌تر بگوییم آن‌ها با «خبر»، تجارت می‌کنند و در واقع آن منافع است که تعیین می‌کند یک واقعیت افشا شود یا پنهان بماند. با این وجود، خبرنگار یک شبکه غربی، مثل BBC، مخاطرات بسیاری را به جان می‌خورد و حاضر است در وسط صحنه جنگ و لابه‌لای گلوله‌ها و انفجارها حاضر شود تا اخبار درگیری در فلان نقطه جهان را از دست ندهد.



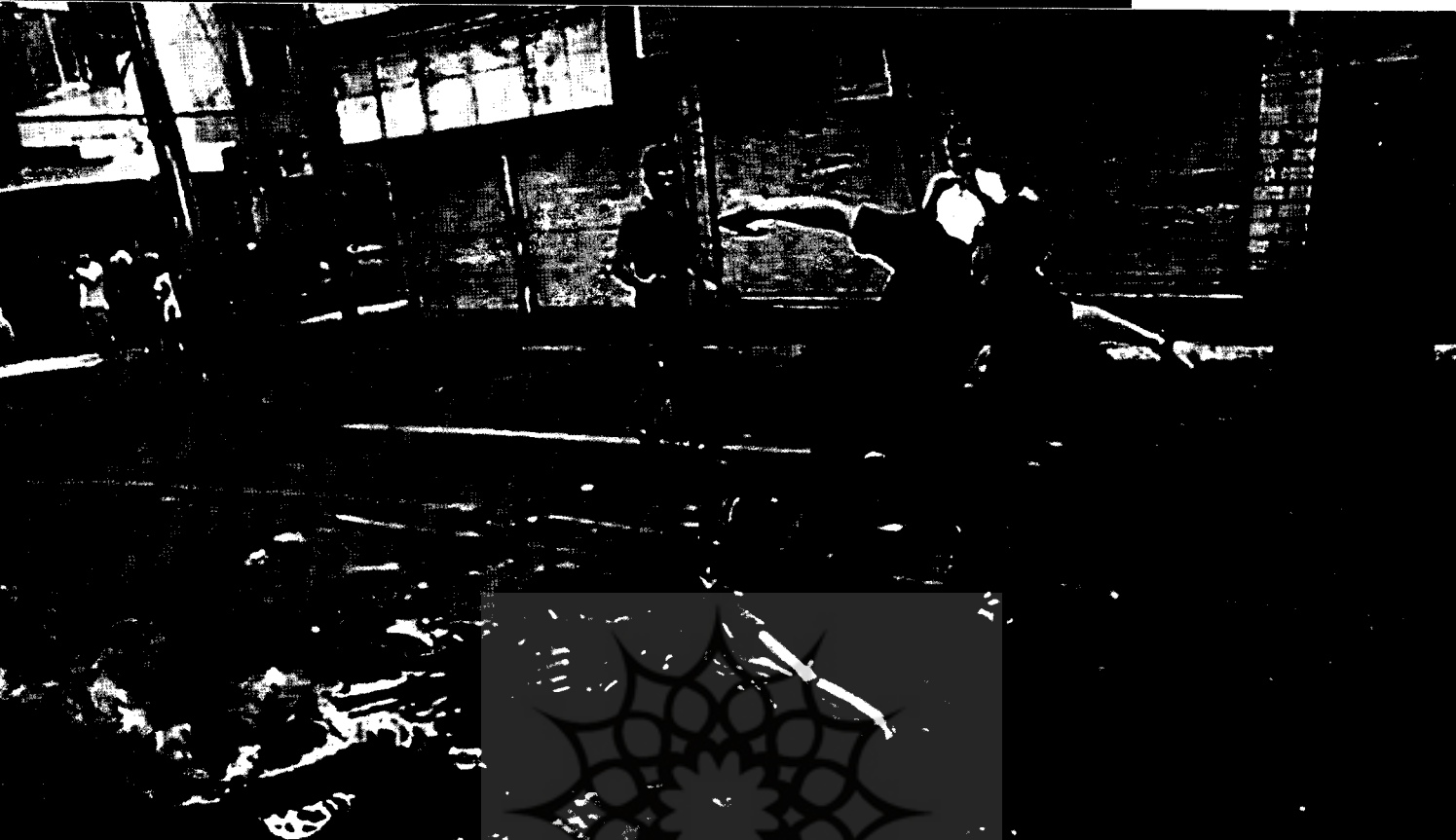
اما برای رسانه‌های که باید در خدمت آرمان‌های حقیقت‌خواه و ظلم‌ستیز انقلاب اسلامی باشد و اهداف بلند آن را تعقیب کند، رسانه‌ای که اخبار را برای آرمان‌های انسانی و نه برای پول و قدرت، انتقال می‌دهد و به جای تخدیر، به‌دنبال بیداری مردم است، چگونه باید «خبر» را تعریف و یا چه نگاهی آن را منعکس کند؟ مع‌الأسف به نظر می‌رسد در واحد مرکزی خبر جمهوری اسلامی، پخش اخبار، یک تکلیف روزانه است که باید به هر نحو انجام شود و محتوا و نوع آن چندان اهمیتی ندارد. با عروس کشون کامیونی هم می‌توان آنتن را پُر کرد و نیازی نیست که حتماً خبر کشتار مردم در گوشه‌های بی‌نام و نشان دنیا را داشته باشیم. البته می‌توانیم ادعا کنیم که خبررسانی در ایران از سیطره امپراطوری خبری دنیا تا حدودی، البته تا حدودی! مستقل است، اما به‌هیچ‌وجه نمی‌توانیم مدعی شویم که رادیو و تلویزیون ما پیش‌تاز رپرتاژ افشاگرانه جنایات و مظالم امپریالیزم جهانی و روکننده دست‌های پنهان آن در جای‌جای دنیاست. نسبی بودن استقلال خبری ما هم به آن بر می‌گردد که ما در بسیاری از نقاط دنیا خبرنگار نداریم، از کانون‌های خبرساز دور هستیم و لذا بخش مهمی از اخبار صداوسیما را گزارش‌های خبری دیگر رسانه‌ها تشکیل می‌دهد و نتیجه عملی این وضعیت، وابستگی و پیروی نسبی ما از جریان عمومی خبررسان دنیاست. اما همه این‌ها به کنار؛ مصیبت این‌جاست که مخاطب ایرانی مجبور می‌شود اخبار دقیق حوادث کشور خودش را نیز از رسانه‌های اغیار تعقیب کند!

در رسانه‌های غربی، «خبر» در حکم یک کالا است. خبررسانان و گزارش‌گران این رسانه‌ها به معنای واقعی، خود را به آب و آتش می‌زنند تا اخبار را از گوشه و کنار جهان جمع کنند و در یک رقابت فشرده تلاش دارند تا اولین و کامل‌ترین رپرتاژ اخبار را برای مردم داشته باشند

مثالی را برای بیان نمونه این یک‌سونگری می‌آوریم: حتماً دیده‌اید که بخش‌های خبری به‌طور معمول اخباری را از آمریکا پخش می‌کنند که نشان‌دهنده وضعیت فرهنگی و اجتماعی اسف‌بار آمریکایی‌ها و سوء مدیریت‌های دولت آمریکاست. مبنای این نوع خبررسانی چیست؟ ما معتقدیم که هژمونی آمریکا در جهان رو به افول است و نه تنها حربه‌های دولت‌مردان آمریکایی در مدیریت جهان کند شده‌اند، بلکه در اداره داخلی کشور خودشان هم با مشکلات آشکاری مواجه هستند. نظریاتی هم از جانب شخصیت‌ها و نخبگان انقلاب اسلامی مطرح شده که ناظر به فروپاشی آمریکا در آینده هستند. این یک حقیقت است، اما آیا به آن معناست که آمریکا از هم‌اکنون دچار بحران شده و به فروپاشی رسیده است؟! البته تمدن غرب - که آمریکا مقام مظهریت آن را دارد - از نقطه شکوفایی گذشته و خصوصاً با وقوع انقلاب اسلامی، در سیر قهقراپی خود افتاده است و باید مترصد بنای تمدن جدیدی بود. اما توجه کنیم که فروپاشی غرب یک «سیر متدرج» است و چرخ مدنیت غرب، اگر چه کند و فرسوده شده باشد، اما هنوز از حرکت نایستاده است. ساختارهای اجتماعی و نهادهای مدنی غرب کامکان کارآیی خود را دارند، ولو آن‌که دچار چالش هستند. مثلاً وضعیت تأمین اجتماعی، نظام بهداشت و درمان و یا نظام آموزش و پرورش در آمریکا و دیگر کشورهای غربی، لااقل در قیاس با کشور ما، هم چنان مقتدر و متناسب با نیازهای اجتماعی آنان است و هنوز ثبات را می‌توان در حوزه‌های مختلف جوامع غرب مشاهده کرد. در چنین شرایطی، آیا صرف گزارش از معضلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی غرب، بازتاب عینی واقعیت آن است؟ اگر چنین است، خیل غرب‌زدگانی که در کشور، با وجود درک انقلاب اسلامی و نتایج شگفت‌انگیز آن، هنوز نسخه‌های حیات اجتماعی غرب را روی چشم‌شان می‌گذارند و البته در صداوسیما



۲- در جریان آشوب‌های اخیر، تلویزیون، اخبار را در حد و اندازه‌های حداقلی پخش کرد و جانب‌داری تنگ‌نظرانه و یک‌سونگری آن، عملاً اعتماد مردم را سلب کرد. البته آن‌چه محل ایراد است، اصل جانب‌داری تلویزیون از نظام اسلامی نیست، بلکه ایراد متوجه «یک‌سونگری» در پخش اخبار و ظاهرانگاری شدید در قالب این جانب‌داری است. در واقع، هر نوع خبری که علی‌الظاهر به ضرر نظام باشد، حذف می‌شود. در حالی که انعکاس چنین خبرهایی، هر چند ممکن است در کوتاه مدت نامطلوب به نظر بیاید، اما در درازمدت حقیقت‌گرایی رسانه وابسته به نظام را اثبات می‌کند و موجب اعتماد عمومی به آن می‌شود و این اعتماد، مهم‌ترین سرمایه و توفیق برای حاکمیت جمهوری اسلامی است.



و با این نگاه، بخش مهمی از اخبار از سوی دستگاه خبررسان جمهوری اسلامی، ناگفته ماند. اما در واقع، آن چه تعیین کننده کم و زیاد دامنه اغتشاش است، «نوع نگاه» در انعکاس خبر است، نه نفس انعکاس خبر.

مسئله‌ای که گروهی از مردم را به خیابان‌ها می‌کشید و معدودی از آن‌ها را به تخریب و توهین و غیره وامی‌داشت، بی‌اعتمادی نسبت به عمل کرد نظام بود. یعنی دچار شائبه بی‌صدافتی و تزویر شده بودند. بنا بر این، اگر اعتماد مردم جلب می‌شد، اغتشاش هم فروکش می‌کرد. اما به‌رغم این‌که مجموعه نظام در جلب اعتماد مردم صراحت و شفافیت به خرج داد و شکر خدا توانست تا حدود زیادی شواهد را برطرف کند، عمل کرد رسانه ملی، عامل جدیدی شد که بر شائبه بی‌صدافتی نظام می‌افزود. در واقع، سانسور اخبار، خود، عامل مستقلی شده بود که به نارضایتی مردم، حتی اکثریت راضی از نتیجه انتخابات، انجامیده بود.

قریب به یک‌سوم مردم ایران، از افراد واجد شرایط، به اشخاص دیگری رأی دادند. اگر چه کسر اقلیت بوده‌اند، اما بخشی از مردم بوده‌اند و تعدادی از این کسر، به هر دلیل نسبت به عمل کرد دولت جمهوری اسلامی بی‌اعتماد شدند و در خیابان‌ها اعتراض خود را نشان دادند. کاندیدای معترض نیز با دیدن حمایت این کسر، گونه‌ای رفتار را در پیش گرفت که منافقین و عوامل دشمن، مجال مناسب برای آشوب را یافتند و در لابه‌لای مردم معترض، آن کردند که دیدیم و شنیدیم. اما نظام اسلامی (نظام اسلامی و نه رسانه‌هایش) به‌حق نشان داد که به این مردم و شخص کاندیدای معترض، پاسخ‌گوست.

۳- در این نسبت، صداوسیما هم می‌بایست با حضور فعال و پر حجم خود، ابعاد واقعه و سطح توهین‌ها و تخریب‌ها را بازتاب می‌داد و با نمایش مستندات حادثه در کنار تحلیل‌های کارشناسان

هم کم نیستند، بر چه اساسی این چنین غرب را می‌سزایند؟ وظیفه رسانه، آینه‌نگی واقعیت است. هر آن چه هست، بی‌کم و کاست. اما دوستان، شاید گمان می‌کنند که اگر اخبار توفیقات و پیشرفت‌ها در آمریکا را بازتاب دهند، موجب ابطال شعارهایی است که بارها از زبان بزرگان انقلاب شنیده‌ایم و باعث شک در مردم و آمریکاپرستی آن‌ها خواهد شد.

نتیجه تغلل و مصلحت‌سنجی‌های کوتاه‌بینانه مدیران خبری ما این است که مخاطبی که جویای حقیقت واقعه است، از تلویزیون جمهوری اسلامی اقیان نشده و به‌ناچار برای اطلاع از چندوچون حادثه، به سراغ شبکه‌های غربی می‌رود. البته چنین شبکه‌هایی در قیاس با تلویزیون جمهوری اسلامی به مراتب غیر قابل اعتمادتر هستند و حتی مردم نسبت به غرض‌ورزی آن‌ها آگاهند، اما وقتی از ابتدای ماجرا ساعت‌به‌ساعت و بعد لحظه‌به‌لحظه، اخبار اغتشاشات را پوشش می‌دهند، بی‌شک در اعتمادسازی موفق‌تر خواهند بود. و از آن‌جا که در این درگیری، بی‌طرف نیستند و مأموریت خاصی دارند، با ضریب‌دادن به نکات تحریک‌آمیز اخبار، دامنه اغتشاش را گسترش می‌دهند و افراد بیش‌تری را با معترضان همراه و یا لااقل هم‌درد می‌کنند. این درد بزرگی است که در فتنه‌ای که با این ابعاد برای کشور ما ایجاد شد و غالب مردم ایران را با خود درگیر کرد، حتی یک رسانه وابسته به نظام اسلامی نبود که از موضع دفاعی، در آگاه کردن مردم، فعالانه و پرتکاپو وارد شده باشد. چنین رسانه‌ای، اگر می‌بود، می‌توانست با جلب اعتماد مردم و تبیین ابعاد پشت پرده ماجرا، در کنترل بحران، تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته باشد. به همین نسبت دیدیم که خلأ وجود آن موجب شد تا ابتکار عمل به‌دست دشمن بیفتد و شعله آتش فتنه، امکان گسترش یافت. تصور محافظه‌کارانه رایج، بر این استوار است که انعکاس اخبار واقعه، فی‌نفسه، دامن‌زننده به آتش است

هر نوع خبری که علی‌الظاهر به ضرر نظام باشد، حذف می‌شود. در حالی که انعکاس چنین خبرهایی، هرچند ممکن است در کوتاه مدت نامطلوب به نظر بیاید، اما در درازمدت حقیقت‌گرایی رسانه وابسته به نظام را اثبات می‌کند و موجب اعتماد عمومی به آن می‌شود



سیاسی و امنیتی کشور، ماهیت این حرکت نامعقول و مخرب سیاسی را برای مردم افشا می‌کرد. صداوسیما می‌بایست آن چنان اخبار و مستندات را شفاف می‌کرد که مردم با چشم خود دست انگلیس و آمریکا و منافقین را در حادثه ببینند، نه آن که تنها داستان دخالت‌های خارجی را بشنوند. بالاخره کار رسانه تصویری، نشان دادن است، نه تکلم کردن. این حادثه ابعاد پیچیده و سطوح گوناگونی دارد و کوتاهی صداوسیما در رفع شبهه از ذهن مردم، زخم را سربسته نگه می‌دارد و برای شکل‌گیری آشوب‌های احتمالی بعد از این، تأثیر غیر قابل انکاری دارد. البته دیدیم که بعد از مرگ سهراب، صداوسیما جمهوری اسلامی به‌وضوح رویه خود را تغییر داد و تلاش کرد تا در اطلاع‌رسانی در این موضوع، فعال عمل کند، اما چه سود که فرصت‌های ناب و لحظه‌های تعیین‌کننده گذشته بودند.

اما در مجموع، این واقعه با همه ابعاد و دامنه‌هایش، یک فرصت بزرگ برای اثبات انقلاب اسلامی و صدور پیام‌های آن نیز شد. در حالی که رفتار منفعلانه صداوسیما از آن رو بود که اعتراضات اخیر را سراسر «تهدید» فرض کرد و لذا تا جایی که توانست آن را انکار کرد. اما حقیقت این است که از ابتدای انقلاب تاکنون، تمامی ابتلائیاتی که به آن دچار شده‌ایم، بیش از آن که موجب تضعیف و فرسودگی انقلاب و حاکمیت اسلامی ما شوند، تبدیل به نقاط قوت و مقاطع برجسته تاریخ شدند و برکات بسیاری با خود داشتند. نمونه بارز آن، جنگ تحمیلی بود که امام در بیان برکات آن فرمودند که موجب صدور انقلاب اسلامی و اثبات حقانیت ما شد. ای کاش واحد مرکزی خبر در یک هماهنگی با بسیج، از ظرفیت فوق‌العاده نیروهای مردمی بسیجی - که دیگر در میان‌شان افراد آشنا با دوربین و فیلم‌برداری هم کم نیست - استفاده می‌کرد و آن‌ها را همان‌گونه که نیروهای بسیجی در سراسر مناطق آشوب‌زده حضور پیدا کرده بودند، پراکنده می‌کرد. این نیروهای برخاسته از متن مردم انقلابی که به محض احساس خطر، کار و زندگی خود را وا گذاشتند و به خیابان‌ها آمدند، می‌توانستند دوربین به‌دست بگیرند و تمامی حوادث را ثبت کنند. این حرکت، ضمن آن که هزینه‌ای برای صداوسیما نداشت و جان عزیز گزارش‌گران واحد مرکزی خبر را هم به خطر نمی‌انداخت، با استفاده مؤثر از انرژی نیروهای بسیجی، به‌سرعت یک آرشيو گسترده را برای یک «پانک رسانه‌ای» وسیع در اختیار تلویزیون قرار می‌داد. چنین حرکتی در همان روزهای آغازین، آشوب‌های روزهای بعد را تحت‌الشعاع می‌داد و ضمناً در پیش‌گیری از تکرار چنین حوادثی نیز، بسیار مفید می‌بود. اما خدا می‌داند که چه پرده‌های ضخیمی از محافظه‌کاری باید دریده می‌شد تا امکان این تدبیر در تلویزیون به وجود بیاید!

کلام آخر. ما در میانهٔ معركةٔ یک جنگ تمام‌عیار رسانه‌ای هستیم که نه با تقلید از شیوه‌های مرسوم رسانه‌های غربی می‌توانیم در این جنگ وارد شویم و نه با این انفعال و خمودگی سخت که در صداوسیما ما رسوب کرده است. در این جنگ باید با انگیزه، فکر انقلابی و تمام‌قد وارد شد و جای سکوت و صبر و تأمل وجود ندارد. باید به تجربه جنگ تحمیلی رجوع کنیم. روش‌های کلاسیک در جنگ تحمیلی نتیجه نداد و تنها زمانی جنگ به سود ایران پیش رفت که با تکیه بر تفکر انقلابی، شیوه‌های جدید و غیر قابل پیش‌بینی ابداع شد، ابتکار عمل به دست ما افتاد، زمین جنگ تغییر کرد و حملهٔ غافل‌گیرانه از آن ما شد. در این جنگ رسانه‌ای هم دقیقاً باید همین تجربه تکرار شود.

آیا مسؤولان صداوسیما خیال ندارند بعد از سی سال، از تجربیات انقلاب بهرهٔ عملی بگیرند؟ آیا هنوز هم فقط می‌خواهیم جنگ را

بزرگ بداریم و دست‌مایهٔ برنامه‌های گرامی‌داشت و سریال‌های آب‌گوشتی قرار دهیم؟

تفکر انقلاب اسلامی، حقیقت‌مدار است و در خدمت حق، رسانه‌ای که بخواهد در خدمت انقلاب اسلامی باشد، نمی‌تواند روشی مغایر با هدف را برگزیند و در عین حال منتظر باشد که به آن هدف هم برسد. نه شیوه‌های تخصصی و مرسوم رسانه‌های غربی به‌کار این رسانه می‌آید، نه با مصلحت‌اندیشی می‌توان راهی به‌سوی حقیقت بُرد. بنابراین، رسانهٔ انقلاب اسلامی باید کلیشه‌ها را بشکند، از قواعد شناخته‌شده عبور کند و راه سومی را برای خود پیدا کند که قطعاً این راه از مسیر مبارزه و جهاد و شجاعت و از خودگذشتگی می‌گذرد. امیدواریم که به زودی در صداوسیما جمهوری اسلامی

هم انقلاب اسلامی رخ دهد. ■

ان‌شاءالله